

*Research Article*

***Examining the views of Imam Khomeini (RA) on the delegation and  
handing over of social agency***

Seyedeh Hamideh safavian<sup>1</sup>, Mohammadreza Kazemi golordi<sup>2</sup>, mohammad  
ali saeedi<sup>3</sup>

Received: 2023/06/28    Accepted: 2024/01/18

**Abstract**

*"Social Advocacy" is an institution that has a history as old as Islamic jurisprudence, which makes it necessary to examine the opinions of scholars. The two terms "power of attorney" and "power of attorney" are among the issues that have been analyzed, and in this way, "social power of attorney" will also be affected by them. Imam Khomeini (may Allah be pleased with him) by criticizing the views of some thinkers and expressing a new way of defining and distributing the elements of social advocacy aims to create a single and practical procedure in the category of social advocacy. After examining the basics of the above subject with a descriptive-analytical method and based on library studies with the aim of expressing the role of delegation in social advocacy, the present research concludes that firstly, advocacy has opened a new chapter in the definition and expression of Imam Khomeini (RA) which can be It is reflection and investigation. Second, delegation and delegation in the action stage have no difference from Imam Khomeini's (RA) point of view, and the difference between jurists and especially contemporary jurists in this category is purely verbal. Third, the independence of many lawyers is contrary to appearance and must be proven. Fourthly, delegation and power of attorney are possible individually and collectively, and the conditions of each can be explained based on the permission of the client and the limits of the attorneys' authority, which is more compatible with Islamic jurisprudence.*

**Keywords:** *power of attorney, delegation, social attorney, independent attorney, multiple lawyers.*

---

<sup>1</sup> - PhD student, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran.

<sup>2</sup> - Associate Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran (Corresponding Author).

<sup>3</sup> - Assistant Professor (invited) Department of Law, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran.



مقاله پژوهشی

**بررسی دیدگاه امام خمینی(ره) در تفویض و توکیل وکالت اجتماعی**  
**سیده حمیده صفویان<sup>۱</sup>، محمدرضا کاظمی گلوردی<sup>۲</sup>، محمد علی سعیدی<sup>۳</sup>**

چکیده

«وکالت اجتماعی» نهادی است که سابقه‌ای به قدمت فقه اسلامی دارد و بررسی و نقد آن ضروری می‌نماید. دو اصطلاح «توکیل وکالت» و «تفویض وکالت» از جمله مسائلی است که مورد تحلیل قرار گرفته است و از این رهگذر «وکالت اجتماعی» نیز متأثر خواهد شد. امام خمینی(ره) با نقد دیدگاه برخی متفکران و بیان شیوه جدیدی در تعریف و توزیع عناصر وکالت اجتماعی در صدد ایجاد رویه‌ای واحد و کاربردی در مقوله وکالت اجتماعی می‌باشد. پژوهش حاضر پس از بررسی مبانی موضوع فوق با روشی توصیفی - تحلیلی و بر پایه مطالعات کتابخانه‌ای با هدف بیان نقش توکیل و تفویض در وکالت اجتماعی چنین نتیجه می‌گیرد که اولاً وکالت در تعریف و بیان امام خمینی(ره) باب تازه‌ای را پی‌ریزی نموده که قابل تأمل و بررسی است. دوم این که توکیل و تفویض در مرحله عمل از منظر امام خمینی(ره) هیچ تفاوتی با یکدیگر نداشته و اختلاف میان فقها و خصوصاً حقوقدانان معاصر در این مقوله صرفاً لغوی است. سوم این که استقلال وکلای متعدد امری خلاف ظاهر است و باید اثبات شود. چهارم این که تفویض و توکیل به غیر منفرداً و مجتمعاً امکان پذیر بوده و شرایط هر یک بر اساس اذن موکل و حدود اختیار وکلا قابل تبیین است که این مهم با مبانی فقهی اسلام سازگارتر می‌نماید.

**واژگان کلیدی:** توکیل، تفویض، وکالت اجتماعی، وکالت استقلالی، وکلای متعدد.

<sup>1</sup>- دانشجوی دکترای گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

<sup>2</sup>- دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران (نویسنده مسئول)

<sup>3</sup>- استادیار (مدعو) گروه حقوق، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

یکی از مسائل مبتلی به در جامعه ی امروز، سپردن امور به دیگران و تفویض اختیار انجام امری به ایشان است که از آن به «وکالت» یاد می‌شود که گسترهٔ بسیاری داشته و انواعی دارد. در این بین، نهادی به نام «وکالت اجتماعی» وجود دارد که از حیث اهمیت درخور بررسی بیشتر و تبیین مبانی و نظرات فقها و حقوقدانان در مورد آن است. در مقابل، ضرورتاً باید نهاد دیگری به نام «وکالت استقلالی» را مورد تبیین قرار داد که در این رهگذر صحبت از دو اصطلاح «توکیل وکالت» و «تفویض وکالت» نیز به میان می‌آید. این دو اصطلاح براساس یافته‌های پژوهش دارای طرفدارانی است و هر یک معنایی را در خود جای داده است. امام خمینی (ره) در خصوص این دو اصطلاح موضع‌گیری نموده است که به نظر می‌رسد کاربرد عملی این دو اصطلاح را بیش از پیش روشن خواهد ساخت. حال این مسئله پیش می‌آید که تکلیف این دو اصطلاح فقهی-حقوقی در زمانی که وکلا اجتماع کنند چه خواهد بود؟ و آیا توکیل به وکلای اجتماعی با توکیل به وکلای مستقل متفاوت است؟ و آیا در این خصوص نظر امام خمینی (ره) با متقدمین موافق است یا آنکه شرح دیگری در مسئله وجود دارد؟

پیشینهٔ پژوهش حاضر عبارت از تلاش‌هایی در رابطه با بیان تمایز بین توکیل به غیر و تفویض وکالت (الماسی و مدنی، ص 45 تا 66)، بیان ماهیت تفویض وکالت (لطیف زاده و خدابخشی شلمزاری، ص 271 تا 288)، بیان نهاد تفویض در طلاق در فقه اهل سنت (فلاحی و ابوالمحمدی، ص 141 تا 171) و ... است که همگی در صدد بیان تعریف اصطلاحات و آثار آن می‌باشند؛ اما نوشتار پیش رو در صدد بیان قسمی دیگر از مسائل توکیل و تفویض وکالت به نام «وکالت اجتماعی» است و رویکرد آن بررسی فقهی و تبیین دیدگاه امام خمینی (ره) در مقایسه با متقدمین و متأخرین و همچنین حقوقدانان است و باید دریافت در صورت وکالت اجتماعی، دو نهاد توکیل به غیر و تفویض وکالت چه اثری بر آن خواهند داشت. لذا بر همین اساس با رویکردی انتقادی ابتدا به بیان تعریف اصطلاحات کاربردی در این نوشتار می‌پردازیم و سپس تفاوت وکالت اجتماعی و استقلالی را شرح خواهیم داد و اعمال قابل توکیل را از نظر خواهیم گذرانند و به آثار آن اشاره خواهیم نمود و در پایان دیدگاه مختار در خصوص بحث حاضر ارائه خواهد گردید.

## 1. توضیح مفردات:

جهت تبیین واژه‌های مورد استفاده در این نوشتار به توضیح برخی از اصطلاحات مورد نیاز می‌پردازیم:

## 1-1. وکالت:

وکالت در لغت از ریشه «وکل» و وکول به معنای واگذار کردن است (قرشی، قاموس قرآن، 1159/2) و وکیل به معنای موکل یعنی کسی است که کار به او واگذار شده است (اصفهانی، 882) و می‌توان گفت تمام لغت‌دانان در صدد بیان این معنا هستند که وکالت به معنای اعتماد به غیر و واگذاری کار به دیگری است (مصطفوی، 193/13). در فقه نیز به استنباط در تصرف و تولیت و امثال آن تفسیر شده است (محقق حلی، شرایع الاسلام، 426/2؛ نجفی، 347/27؛ طباطبایی یزدی، تکملة العروة، 117/1؛ شهابی، 127) و نیز به نیابت ذاتی تعریف شده است و قید «ذاتی» باعث خروج تعریف نیابت عرضی در مضاربه و مساقات و مزارعه از تعریف وکالت است (شهید ثانی، الروضة البهیة، 376/4). در ماده 656 قانون مدنی آمده است: «وکالت عقدی است که به موجب آن یکی از طرفین دیگری را برای امری نایب خود می‌کند» و غالب حقوق‌دانان نیز نیابت و نمایندگی را برای تعریف خود از وکالت برگزیده‌اند (ر.ک: امامی، 360/2؛ طاهری، 393). امام خمینی (ره) در خصوص تعریف وکالت مسیر جدیدی را پیموده و می‌فرماید: «و هی تفویض أمر الی الغیر لیعمل له حال حیاته، أو إرجاع تمشیة أمر من الأمور إلیه له حالها» (خمینی، تحریر الوسیلة، 39/2)؛ سه نکته در تعریف وکالت از سوی امام مطرح شده است که در تعاریف سایر فقها به آن کمتر اشاره شده است: اول آن که امام به جای لفظ «وکالت» یا «نیابت» از لفظ «تفویض» استفاده نموده است و تفویض در لغت به معنای واگذار کردن و سپردن امر به دیگری (قرشی، مفردات نهج البلاغه، 834/2؛ مصطفوی، 156/9) است و همخوانی دقیقی با معنای وکالت در لغت دارد. همچنین با آوردن واو عطف در جمله از لفظ «تمشیة» نیز استفاده نموده است که در لغت از ریشه «مشی» و به معنای راهبری و به راه انداختن امری (فراهیدی، 294/6؛ ابن منظور، 348/6) است و باز هم معنای دیگری از لغت وکالت می‌باشد و امام در صدد بیان آن است که تمام تعاریف و استفاده از لغات مختلف تنها با هدف نزدیک کردن ذهن مقصودین به افهام به معنای واژه «وکالت» است. دوم آنکه امام با تأکید بر این نکته که انجام مورد وکالت از سوی موکل «در زمان حیات او» به ثمر خواهد رسید، تعریف مطلق را که شامل تعریف وصایت نیز می‌شد تخصیص زده است. سوم آنکه امام در صدد بیان این موضوع است که وکیل نازل منزله موکل قرار نگرفته است بلکه تنها در مقام عمل، اختیار انجام امری به او واگذار شده است چنانکه در جای دیگر (ر.ک: خمینی، مکاسب المحرمه، 212/2) نظر متقدمین را در تعریف

وکالت به نیابت به صراحت نقد کرده و بیان می‌دارد که عقلاً بین نایب و وکیل تفاوت قائل‌اند و شخص نایب است که نازل منزله منوب<sup>۱</sup> عنه قرار می‌گیرد نه وکیل. به نظر نگارنده آنچه فقها و حقوقدانان بر سر آن به مجادله برخاسته‌اند و قائل به تفاوت معنای واژگان شده‌اند چیزی جز بحث لغوی نبوده؛ حال آنکه در مقام عمل باید دید عرف چه مفهومی را از وکالت برداشت می‌کند و رویه ثبت امور وکالت و تعیین حدود آن چه ماهیتی را برای وکالت تعیین می‌نماید.

توکیل وکالت به غیر:

توکیل در لغت به معنای اعتماد به شخصی غیر از خود و نایب قرار دادن او (اصفهانی، 882) و وکیل کردن (قرشی، قاموس قرآن، 240/7) بیان شده است. واژه توکیل در اصطلاح در ماده 672<sup>۱</sup> و 673<sup>۲</sup> قانون مدنی به کار رفته است و منظور از آن این است که وکیل برای انجام موضوع وکالت، به دیگری وکالت دهد (کاشانی، حقوق مدنی، 266) لذا می‌توان گفت توکیل به غیر به معنای اعطای نیابت از جانب وکیل به شخص دیگر برای انجام مورد وکالت است. از منظر فقهی وکیل اجازه اختیار وکیل دیگری را برای انجام امور وکالت ندارد و خود شخصاً باید آن را انجام دهد؛ ولی اگر دلایل و قرائن برای اذن موکل در این زمینه وجود داشته باشد، وکیل درگماردن وکیل دیگر مجاز می‌باشد که از جمله این دلایل، نطق موکل (اذن صریح) و عرف و شرایط حادث شده برای مورد وکالت همچون گسترش آن و یا عدم امکان انجام موضوع وکالت توسط شخص وکیل است (علامه حلی، تحریر الاحکام، 30/3؛ شیخ طوسی، 364/2؛ ابن ادریس حلی، 87/2؛ شهید اول، 144؛ شهید ثانی، الروضة البهیة، 375/4؛ حسینی عاملی، 532/7). به نظر می‌رسد ماده 672 قانون مدنی وکالت در توکیل را به عنوان استثناء مطرح کرده است و جواز آن را منوط به اذن صریح موکل یا دلالت قرائن نموده است. در فرض توکیل به غیر تعیین جایگاه وکیل دوم و آثار توکیل وکالت به دیگری از اهمیت خاصی برخوردار خواهد بود. امام خمینی (ره) معتقد است توکیل وکالت به غیر انجام نمی‌شود مگر با اذن موکل و باید دید اذن موکل ناظر به چه نوع توکیلی می‌شود (خمینی، تحریر الوسیله، 44/2) ایشان معتقد است اذن موکل می‌تواند شامل اذن توکیل از سوی خودش یا اذن توکیل از سوی وکیل باشد و این موضوع فقط در نوع بیان اذن موکل روشن می‌شود؛ بدین شرح که می‌تواند تنها توکیل از سوی خود را معین نماید و یا بالعکس. با توجه به آنچه از تبیین امام در تعریف لغوی وکالت گذشت

<sup>1</sup> ماده 672 قانون مدنی: «وکیل در امری نمی‌تواند برای آن امر به دیگری وکالت دهد مگر اینکه صریحاً یا به دلالت قرائن، وکیل در توکیل باشد».

<sup>2</sup> ماده 673 قانون مدنی: «اگر وکیل که وکالت در توکیل نداشته انجام امری را که در آن وکالت دارد به شخص ثالثی واگذار کند هر یک از وکیل و شخص ثالث در مقابل موکل نسبت به خساراتی که مسبب محسوب می‌شود مسئول خواهد بود».

می‌توان گفت امام هیچ تفاوتی را در قبال دو واژه توکیل و تفویض قبول نداشته و معتقد به کاربرد عملی عقد وکالت در نزد عرف می‌باشد که در ادامه مورد بحث قرار خواهد گرفت.

## 1-2. تفویض وکالت:

تفویض در لغت به معنای اختیار دادن، سپردن و واگذار کردن و تسلیم امری به دیگری و حاکم کردن او در آن امر است (ابن منظور، 210/7؛ فیومی، 160؛ معین، 1116/1). وجه تسمیه «مفوض الیه» به «وکیل» آن است که «موکل» انجام کاری را به او واگذار کرده و در واقع «موکل الیه» است (ابن منظور، 736/7). در برخی از آثار فقهی نیز توکیل و تفویض را در کنار یکدیگر و مترادف با هم ذکر کرده‌اند (غروی اصفهانی، 117/4؛ شیخ انصاری، 220/2) ولی اکثر حقوق دانان قائل به تمایز بین دو مقوله توکیل و تفویض می‌باشند و تفویض وکالت را منتهی به انتقال وکالت به شخص ثالث می‌دانند به نحوی که در اثر آن وکیل اول از این رابطه حذف می‌گردد (ر.ک: نصیرزاده شهری، 5؛ خردمندی، 85). به نظر ایشان در تفویض وکالت، وکیل هرگونه اختیاری را از خود سلب می‌کند و با قرارداد تفویض، تمامی اختیارات خود را به دیگری منتقل می‌کند و از این به بعد، موکل اصلی با وکیل جدید روبرو خواهد شد؛ برخلاف توکیل به غیر که وکیل اول از جریان وکالت حذف نخواهد شد. به دیگر سخن، توکیل به غیر تابع وکالت اولیه بوده و مستقل از آن نیست در حالی که تفویض وکالت مستقل بوده و تابعی از وکالت اولیه نمی‌باشد. امام خمینی (ره) برخلاف عموم فقها و حقوقدانان جهت بیان واگذاری یا نیابت امر وکالت به دیگری تنها از واژه «توکیل» استفاده نموده است و معتقد است در خصوص واگذاری امر وکالت به شخص ثالث باید دید این واگذاری از چه طریقی انجام شده است، زیرا این موضوع می‌تواند کاربرد عملی داشته باشد (خمینی، تحریر الوسیله، 44/2)؛ بدین شرح که اگر وکیل دوم از طرف موکل وکیل شده باشد در عرض وکیل اول است یعنی وکیل اول حق عزل او را نداشته و همچنین با فوت وکیل اول، وکالت وکیل دوم باقی است. اما اگر وکیل دوم از سوی وکیل اول، وکیل شده باشد در این صورت وکیل اول حق عزل او را داشته و وکالت دومی تابع وکالت اولی است. در اینجا امام نکته‌ای را بیان می‌دارد که نقد جدی را بر نظر حقوقدانان وارد می‌سازد و آن اینکه «ولا یبعد أن یکون للموکل عزله من دون عزل الوکیل الأول» (خمینی، تحریر الوسیله، 44/2)؛ بدین شرح که اگر وکیل دوم از سوی اولی، وکیل شده باشد باز هم دایره حقوق موکل مضیق نشده و همچنان حق عزل وکیل دوم را دارد درحالی که طبق آنچه گذشت حقوقدانان معتقد به تضییق حقوق و اختیارات موکل شده‌اند. نگارنده با توجه به دیدگاه امام خمینی (ره) بر این باور است که از منظر قانون مدنی و مبانی فقهی هیچ تمایز و تفکیکی بین این دو مقوله وجود ندارد و اگر تفاوت اندکی هم باشد قابل توجه و بنیادی نیست. بنابراین صرف عقد وکالت (بما هو وکالت) نه ایجاد حق می‌کند نه ایجاد تکلیف (نه برای موکل و نه برای وکیل) و اقدام به اجرای وکالت است

که برای وکیل حق ایجاد می‌کند. انتقال اموال و حقوق بواسطه یکی از عقود ناقله صورت می‌پذیرد و در صورت شک بین انتقال و واگذاری حق و عدم آن، اصل بر عدم است. اگر تفویض را متفاوت از توکیل و به معنای انتقال حق بدانیم باید وکیل را مالک حق دانسته و این به معنای آن است که موکل دیگر مالک آن حق نیست؛ که نتیجه این امر عدم امکان اعمال حق توسط موکل (اصیل) بوده و چنین امری بر خلاف تصریحات قانونی و شرعی است. بنابراین دو واژه توکیل و تفویض و کالت در اصطلاح مترادف بوده و همان استنباط در تصرف می‌باشد. در عقد و کالت ممکن است، شخصی به لحاظ شرایط خاص، به چند نفر و کالت دهد که مورد و کالت را برای او انجام دهند. در این صورت انجام عمل، تابع قرارداد بین طرفین است که ممکن است به صورت اجتماع وکلای متعدد یا به صورت استقلال آنان باشد و یا این که از این جهت ساکت باشد، لذا هر کدام باشد اجرای آن از لحاظ قانونی متفاوت خواهد شد. با امعان نظر به این موضوع در ادامه به توضیح و کالت اجتماعی و استقلالی پرداخته و مبانی و آثار آن را از دیدگان می‌گذرانیم.

## 2. تقسیم اختیار وکلای متعدد:

موکل در حقوق ایران و همچنین در فقه اسلامی دارای این اختیار نیز می‌باشد که برای انجام موضوع و کالت دو یا چند وکیل را با حق توکیل به غیر انتخاب کند که در این صورت، دو حالت قابل فرض خواهد بود؛ اول آن که اختیار آنان استقلالی باشد و دوم آن که اجتماعی باشد. در ذیل به بررسی و توضیح هر یک می‌پردازیم.

### 2-1. استقلال وکلای متعدد:

در صورتی که موکل اختیار انجام موضوع و کالت را به یک یا چند نفر، به طور مستقل و به طور انفرادی اعطا نماید، هر کدام به تنهایی می‌توانند آن را به جا آورند (ابن ادریس حلی، 87/2؛ محقق حلی، شرایع الاسلام، 434/2؛ شهید ثانی، مسالک، 277/5). قسمت اخیر ماده ۶۶۹ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «... مگر این که هر یک مستقلاً و کالت داشته باشد، در این صورت هر کدام می‌تواند به تنهایی آن امر را بجا آورد». بنابراین، در صورت تصریح به اقدام به شکل انفرادی، هر یک از وکلای متعدد مجاز است بدون دخالت دیگری در اجرای مفاد و کالت، اقدام کند و مسئولیتی از این بابت ندارد. در این صورت، موکل مأخوذ به آثار حقوقی عمل حقوقی وکلای متعدد است و آثار حقوقی عمل حقوقی انجام شده را متحمل می‌شود، چون هر یک از وکلا حق اقدام دارند. پذیرش اقدام مستقل هر وکیل در وضعیت تعدد وکلا، از نظر ماهوی ساده‌ترین صورت تعدد وکلاست (امامی، 222/2). از سوی دیگر، هرگاه موکل برای اجرای مورد و کالت، تنها یک وکیل انتخاب نماید و وی را مختار



در انجام امور خود سازد یا چند وکیل برگزیند اما به هر یک با تعیین وظیفه در محدوده وکالت خودش اختیار دهد به آن وکالت انفرادی گویند. مانند آنکه اجاره منزل خود را به یک نفر وکالت دهد و یا به چند نفر وکالت دهد که به صورت مستقل عمل نمایند و یا وکالت یکی مربوط به فروش و دیگری مربوط به اجاره و سومی مربوط به ودیعه و ... باشد. مفاد ماده ۶۶۹ قانون مدنی ناظر به موردی است که چند نفر باهم و ضمن یک انشاء وکیل قرار داده شوند همانطور که فقها نیز بدان ملتزم شده‌اند و وکالت استقلالی را قبول داشته و وکیل متأخر را عامل عزل وکیل سابق قرار نداده‌اند و قائل به تعارض بین وکلا نشده‌اند (ر.ک: نجفی، ۴۰۶/۲۷؛ مقدس اردبیلی، ۵۸۶/۹). لذا جواز عمل انفرادی وکلا وقتی است که موکل در صورت انتخاب وکلای متعدد، صریحاً مشخص نماید که ایشان اختیار دارند به طور مستقل عمل نموده و مورد وکالت را انجام دهند. ایجاب موکل (ر.ک: صفایی، ۶۴/۲؛ جعفری لنگرودی، دایره المعارف، ۳۰۴) در این خصوص نقش مهمی ایفا می‌کند؛ به طوری که می‌تواند از یک ایجاب برای وکلای متعدد استفاده نماید و یا از چند ایجاب با لحاظ تقدم و تأخر زمانی. از سوی دیگر ممکن است موکل در وکالت نامه تصریح به استقلال وکلای متعدد یا اجتماع آنها در اجرای مفاد وکالت نکند، در این صورت ظاهر این است که موکل، تصمیم جمعی وکلای متعدد را نافذ می‌داند (خمینی، تحریر الوسیله، ۴۴/۲) و اگر درباره حدود اختیار هر وکیل منفرد، تردید شود، قدر متقین این است که به طور مستقل و انفرادی حق اقدام ندارند و باید با مشورت یکدیگر و دسته جمعی و با اراده جمعی اقدام به اجرای مفاد وکالت نمایند و حالت استقلال وکلا، امری است استثنایی و خلاف ظاهر؛ و چون امر استثنایی است باید با دلیل احراز شود و در صورت تردید، اصل عدم استقلال، جاری است. امام خمینی (ره) در خصوص وکالت انفرادی، علاوه بر تصریح موکل، قید ظهور عرفی انفراد در امر وکالت (همان) را نیز در بیان خود وارد کرده و در اینجا نیز به کاربرد اجتماعی امر وکالت توجه داشته است. بر اساس آنچه گفته شد، اگر هر یک از وکلا، مستقلاً وکالت داشته باشند، در صورت داشتن حق تفویض و توکیل به غیر، هر یک می‌توانند توکیل به یک نفر یا چند نفر بنمایند.

## 2-2. اجتماع وکلای متعدد:

در صورتی که شخصی، دو یا چند نفر را وکیل در انجام امری نماید و شرط کند که وکلای متعدد، مجتمعاً عمل نمایند، در این صورت، هیچ یک از آنها، نمی‌تواند بدون دیگری یا دیگران اقدام کند؛ زیرا موکل تصمیم و اراده جمعی آنها را لازم دانسته است (شهید ثانی، مسالک، ۲۷۷/۵؛ سبزواری، کفایه الاحکام، ۶۸۰/۱) و تعهد موکل در صورتی است که وکلای متعدد، عمل حقوقی یا امر مورد نظر او را جمعاً انجام دهند. در وکالت مطلق به چند نفر هم، همه وکلا باید با یکدیگر تصمیم بگیرند (نجفی، ۴۰۶/۲۷)، مانند این که موکل بگوید شما را برای اداره مزرعه یا فروش خانه خود

وکیل کردم، ظاهر این است که تصمیم جمعی وکلا نافذ است. اگر دربارهٔ حدود اختیار هر وکیل تردید شود، قدر متیقن این است که به طور استقلال حق اقدام ندارد (کاتوزیان، درس‌هایی از عقود معین، 90/2) و باید همگام با دیگران باشد و به طور جمعی اقدام شود. امام خمینی (ره) نیز بر این نظر است که اقدام وکلا، هر چند وکیل دیگر غایب یا عاجز باشد، به تنهایی جایز نیست، حال چه موکل در کلامش تصریح کرده باشد و یا کلامش مطلق باشد، مثلاً بگوید: «من شما دو نفر را وکیل خود کردم و یا عبارتی نظیر این باشد» (خمینی، تحریر الوسیله، 45/2). قانون مدنی هم همین قاعده را در مادهٔ 669 تصریح نموده است (کاتوزیان، دورهٔ حقوق مدنی، 195) چون هدف موکل از انتخاب چند وکیل، اعمال نظر همهٔ وکلا در انجام موضوع وکالت و تأمین منافع موکل به بهترین شکل است (کاشانی، بدائع الصنائع، 36/6) حال اگر یکی از وکلا به تنهایی اقدام کند، مسئولیت پیدا می‌کند، طرف مقابل معامله هم وظیفه دارد که وکالت نامه را بررسی کند و فقط با یکی از وکلا معامله نکند چون در این حالت موکل می‌تواند معامله را رد کند (کاشانی، حقوق مدنی، 23). از مادهٔ 669 قانون مدنی که ناظر بر اجتماع وکلا در انجام امر وکالت است و مقرر می‌دارد: «هرگاه برای انجام امر دو یا چند نفر وکیل معین شده باشد هیچ یک از آنها نمی‌تواند بدون دیگری یا دیگران دخالت در آن امر بنماید مگر اینکه هر یک مستقلاً وکالت داشته باشد در این صورت هر کدام می‌تواند به تنهایی آن امر را بجا آورد» مستنبط است که اگر به یک نفر وکالت دهد و بعداً به دیگری هم در همان مورد وکالت دهد باز باید مجتمعاً عمل کنند، استقلال در عمل محتاج نص است (ر.ک: جعفری لنگرودی، محشی قانون مدنی، 39). صاحب جواهر فرموده است: «زمانی که فرد دو نفر وکیل برای خود قرار می‌دهد بدون ذکر قیدی در وکالت ایشان، به معنای عدم اعتبار عمل انفرادی وکلا است و این امر مانند عدم جواز تصرف در مال غیر، بدون اذن وی (یعنی عمل منفرد فضولی) می‌باشد و صرفاً عمل ایشان به نحو اجتماع مجاز خواهد بود» (نجفی، 406/27). به نظر بهبهانی نیز عمل انتخاب وکیل متعدد، در صورت عدم تصریح موکل به خلاف، ظاهر در این است که آنان باید اتفاقاً عمل کنند چون موکل حدود اختیارات آنان را محدود به عمل جمعی کرده است (وحید بهبهانی، 470). امام خمینی (ره) نیز استقلال وکلای اجتماعی را محتاج اذن صریح موکل یا ظهور عرفی کلام او می‌داند (خمینی، تحریر الوسیله، 44/2) بنابراین در صورت تعدد، وکلا می‌بایست مجتمعاً به امر مورد وکالت قیام نمایند. در این حالت چون از ارادهٔ موکل مشخص است که خواستار انجام دسته جمعی وکالت است، قیام یک یا چند نفر از ایشان بدون دخالت دیگران تعدی و تجاوز نمودن از حدود اذن و متعارف نسبت به مال و حق موکل است، بنابراین فضولی بوده علاوه بر اینکه قابلیت این را دارد که از سوی موکل تنفیذ نگردد، ثالثاً معامله کننده با چنین وکیلی نیز، حق مطالبه خسارات وارده از وکیل متخلف (فضول موجب زیان) را دارد و وکیل متخلف، شخص مسئول خسارات وارده به ثالث

خواهد بود. چرا که ثالث در واقع با موکل معامله ننموده، چون اقدام خارج از اذن، اقدام غیر و فصولی محسوب است. بنابراین این موکل طرف این عقد نیست. برخی از فقها در این خصوص بر این نظرند که مراد از اجتماع وکلا بر عقد، صدور آن از رأی ایشان با هم است (شهید ثانی، مسالک، 277/5). پس اگر در میان وکلای متعدد مجتمع، یکی از ایشان دیگری را وکیل قرار دهد یا هر دو ثالثی را وکیل کنند، اگر مقتضای وکالت ایشان جواز توکیل باشد و به این امر هر دو رضایت دهند؛ یعنی اینکه موکل اجازه اقدام عملی فیزیکی - انفرادی داده است و اگر هر دو نیز عمل کردند صحیح است، بر خلاف وصی متعدد در حال اجتماع که از لحاظ وصایت، اقدام انفرادی ایشان صحیح نیست (ر.ک: شهید ثانی، مسالک، 277/5)، چرا که وصی در حال اجتماع، ناظر و تفسیر کننده عمل ندارد، وی پس از مرگ موصی، مأمور به اقدام گردیده و آخرین اراده موصی ناظر بر عمل به اجتماع بوده است، پس صرف عمل مجتمع اوصیای متعدد قابل پذیرش است ولی عملی که عرفاً با یک اقدام عملی قابل تحقق باشد، مثل دادن ایجاب خرید یک کالا، که وکلای متعدد مجتمع در انجام آن مأمور می‌باشند، اقدام یکی از نظر عملی که مورد تأیید سایر وکلا باشد کفایت و منظور از اجتماع همانطور که گفتیم صدور فعل از رأی ایشان با هم است، نه اینکه همه با هم مثلاً در دادن ایجاب و ادای الفاظ آن، هم سُرایی نمایند (کاتوزیان، دوره حقوق مدنی، 112). برخی نیز معتقدند: «اگر نظر هر دو وکیل تأثیری در موضوع وکالت نداشته باشد، مثلاً وکالت در طلاق یا بازگرداندن امانت و یا پرداخت دین داشته باشند، هر یک از وکلا به تنهایی می‌توانند موضوع وکالت را انجام دهند» (ر.ک: کاشانی، بدائع الصنائع، 36/6). بر اساس آنچه گفته شد چنانچه وکالت به صورت جمعی به وکلای متعدد اعطا شده باشد حق تفویض و توکیل نیز باید به صورت جمعی به یک یا چند وکیل دیگر صورت گیرد. به عبارتی دیگر در خصوص تعدد وکلا بر اساس نظریه مشهور فقهای امامیه و ماده 669 قانون مدنی در چنین شرایطی لازم است تفویض وکلای اجتماعی به غیر با نظر و دیدگاه همه ی وکلای متعدد صورت گیرد به نحوی که وکلای اجتماعی با توکیل به غیر (یک وکیل واحد یا حسب مورد متعدد) موافقت نمایند. در ادامه به این مهم می‌پردازیم که اصولاً چه اعمالی قابل توکیل به غیر بوده و قلمرو توکیل در چه اعمالی است.

### 3. اعمال قابل توکیل

در خصوص قلمرو توکیل به غیر و این که چه اعمالی در گستره این نهاد قرار می‌گیرند بایستی اعمال قابل توکیل را شناخت. دقت در منابع فقهی مؤید این است که ظاهراً عموم فقها عقد وکالت را از حیث نوع تصرف موضوع آن مطلق دانسته‌اند. به نظر ایشان برای انجام اعمال قابل نیابت اعم از تصرفات حقوقی و غیر حقوقی (مادی) می‌توان به دیگری اذن داد و تفویض اختیار کرد. تعدادی

از فقها احراز این قابلیت را برای هر امر، به نیابت پذیر بودن آن مقید ساخته و معتقدند: «معیار این که نیابت در چه اموری صحیح است این است که بگوییم هر امری که انجام آن به وسیله خود شخص مکلف، غرض شارع باشد وکالت در آن صحیح نیست ولی آنچه که انجام آن به وسیله مکلفی معین، مقصود شارع نباشد بلکه نفس انجام آن مطلوب شارع باشد، توکیل در آن صحیح است» (ر.ک: علامه حلی، تذکره، 117/2؛ شهید ثانی، مسالک، 255/5 تا 256؛ محقق حلی، شرایع الاسلام، 328/2؛ نجفی، 377/27 تا 378). گروهی دیگر از فقهای امامیه، بدون اناطه قابلیت توکیل هر فعل به نیابت پذیری آن، ضابطه مورد نظر خود را به گونه‌ای ایجابی و مختصر چنین تمهید کرده‌اند که: «آن چه وکالت در آن صحیح است، هر فعلی است که انجام آن به وسیله مباشر معین، غرض شارع نباشد» (طباطبایی حائری، 16/9؛ ابن فهد حلی، 35/3؛ فاضل آبی، 38/2؛ محقق حلی، المختصر، 154؛ خوانساری، 483/3؛ شهید اول، 144؛ شهید ثانی، الروضة البهیة، 370/4). امام خمینی (ره) با توجه به اهمیت امور قابل وکالت اقدام به بیان موضوعات و مصادیق مختلف مشمول وکالت نموده است (ر.ک: خمینی، تحریر الوسیله، 42/2) که شامل تمام عقود و همچنین وصیت، وقف، طلاق، ابراء، اخذ به شفعه و اسقاط آن و فسخ عقد و اسقاط خیار می‌شود و صحت توکیل در نذر و عهد و ظهار را نیز بعید نمی‌داند و ادله فقها در صحیح نبودن توکیل در اقرار را نیز محل اشکال می‌داند و از سوی دیگر توکیل در طلاق و حیازت مباحات و هرگونه قبض و اقباض لازم را صحیح می‌داند. البته امام در صدد بیان قلمرو امر وکالت است و گرنه به روشنی پیداست که تعیین موضوع وکالت واجب است و مبهم گذاشتن آن صحیح نیست و این امر با عمومیت و اطلاق دادن به آن کاملاً متفاوت است (خمینی، تحریر الوسیله، 42/2 تا 43)؛ چراکه وکالت می‌تواند به وکالت عام، وکالت خاص و وکالت مطلق تقسیم شود (جهت مطالعه بیشتر ر.ک: همان). در قوانین موضوعه در ماده ۶۵۶ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «وکالت عقدی است که به موجب آن یکی از طرفین، طرف دیگر را برای انجام امری نایب خود می‌نماید». در خصوص معنای واژه (امر) در این ماده دو دیدگاه وجود دارد: الف) گروهی وکالت را با توجه به مفهوم نمایندگی به انجام عمل حقوقی برای موکل اختصاص داده و چنین استدلال کرده‌اند که نیابت در اموری قابل استفاده و قابل تصور است که به اراده انجام شود و آثاری را به بار آورد که وضع حقوقی موکل را تغییر دهد (لطفی، 119) و با توجه به ماده ۶۶۲ قانون مدنی که مقرر می‌دارد: «وکالت باید در امری داده شود که خود موکل بتواند آن را به جا آورد؛ وکیل هم باید کسی باشد که برای انجام آن امر اهلیت داشته باشد» بر این عقیده‌اند که موضوع وکالت تنها در مورد اعمال حقوقی قابل اعمال است؛ چراکه بحث اهلیت موکل و وکیل تنها در مورد عمل حقوقی مطرح می‌شود (کاتوزیان، اعمال حقوقی، 901). ب) گروه دیگر قلمرو وکالت را اعم از اعمال مادی و حقوقی می‌دانند؛ مانند اجرای صیغه عقد و یا مانند گرفتن مالی از کسی یا دادن مال معین به دیگری؛

اما این امر باید مشروط به دو شرط باشد که بتواند مورد وکالت واقع گردد: یکی اینکه موکل بتواند بر طبق قانون آن امر را انجام دهد و دیگر اینکه غرض قانون مباشرت شخص معین در انجام آن عمل نباشد (امامی، 218 تا 219). به نظر می‌رسد با وجود تفاوت در عبارات فوق، معیارهای مذکور در واقع گویای یک حقیقت هستند؛ چه توجه به مفاد آنها به ویژه در پرتو مفهوم لغوی و اصطلاحی وکالت، به روشنی حکایت از صحت توکیل در هر فعل یا امری دارد که از دیدگاه شرع، قابل نیابت و تفویض بوده و به تعبیر فقیهان و حقوقدانان، مباشرت شخص معین در انجام آن، شرطیت و موضوعیت نداشته باشد. در همین راستا، در پاره‌ای از منابع فقه امامیه، بدون توصیف عمل موضوع نیابت یا وکالت، به ذکر حکم کلی امکان توکیل در افعال نیابت پذیر اکتفا شده است. برای مثال علامه حلی بیان می‌دارد: «هر فعلی از افعال که نیابت در آن راه داشته باشد، قابل توکیل است» (علامه حلی، مختلف الشیعه، 23/6؛ ابن زهره، 298). بنابراین دیدگاه دوم که وکالت را اعم از اعمال مادی و اعمال حقوقی می‌داند، قابل پذیرش تر است و حاصلش اینکه هر عملی که موکل بتواند انجام دهد و در خصوص این عمل منعی از شرع و قانون نرسیده باشد می‌تواند موضوع وکالت قرار گیرد.

#### 4. آثار فوت و عزل یکی از وکلای اجتماعی:

از نظر فقها در خصوص فوت یکی از وکلای متعدد باید قائل به تفکیک شد؛ در صورتی که وکالت به نحو اجتماعی تعیین شده باشد، فوت احدی از وکلا، موجب بطلان وکالت دیگران می‌شود و در صورتی که وکالت به نحو مستقل باشد، فوت یکی از وکلا و بطور کلی بطلان وکالت یکی از وکلا، موجب بطلان وکالت دیگران نیست (شهید ثانی، مسالک، 288/5؛ نجفی، 206/27). صاحب شرایع مرقوم می‌دارد: «اگر موکل دو نفر را وکیل کند و باهم بودن ایشان را شرط کرده است برای هیچ یک به تنهایی تصرف و همچنین حکم کردن جایز نیست، هر گاه به طور اطلاق آن دو را وکیل کند و اگر یکی از آن دو بمیرند، وکالت دیگری باطل می‌شود و برای حاکم جایز نیست برای دیگری، امینی را ضم کند» (محقق حلی، شرایع الاسلام، 231/2). امام خمینی (ره) نیز در فرضی که موکل اجتماع وکلا را شرط کرده باشد و یا معنای اطلاق کلام موکل اجتماع باشد، اگر یکی از وکلا از دنیا برود، وکالت را به طور کلی باطل می‌داند (خمینی، تحریر الوسیله، 44/2 تا 45). ماده 670 قانون مدنی در اینباره مقرر می‌دارد: «در صورتی که دو نفر به نحو اجتماع وکیل باشند به موت یکی از آنها وکالت دیگری باطل می‌شود». بر طبق این ماده در مورد وکلای اجتماعی در صورت فوت یکی از وکلا، وکالت وکیل دیگر نیز باطل می‌شود و در این حالت، قاعده «الحاکم ولی لمن لا ولی له» جاری و ساری نخواهد بود (ر.ک: محقق داماد، 201/3) چرا که موکل زنده و حاضر است و برای شخص حاضر و زنده نمی‌توان ولایتی تصور نمود؛ چنانکه در باب وصایت به عکس آن حکم می‌شود (شهید

ثانی، مسالک، 277/5؛ بجنوردی، 346/6؛ چرا که می‌توان گفت وصیت بر زمین می‌ماند (نجفی، 406/27 تا 407). در بین حقوقدانان متأخر نظر مخالفی در این زمینه وجود دارد که معتقد است با فوت یکی از دو وکیل، بطلان وکالت موجبی ندارد و عدم قدرت بر انجام امر به وسیله وکیل دیگر، نمی‌تواند مانند انتفاء موضوع تعهد، سبب بطلان وکالت قرار گیرد. لذا با ضم وکیل دیگر هم می‌تواند بطور اجتماع مبادرت به انجام موضوع وکالت نمایند. ممکن است منظور مادهٔ بالا از عبارت «وکالت دیگری باطل می‌شود» نیز بیان همین امر باشد و خواسته است تذکر دهد که نمی‌تواند کسی که در قید حیات است، عمل وکالت را به تنهایی انجام دهد و عمل او باطل می‌باشد (امامی، 302/2). قانون مدنی در مورد متولیان وقف نیز اینگونه عمل کرده است: «هرگاه واقف برای دو نفر یا بیشتر به طور استقلال تولیت قرار داده باشد، هر یک از آن‌ها که فوت کند، دیگری یا دیگران، مستقلاً تصرف می‌کنند و اگر به نحو اجتماع قرار داده باشد، تصرف هر یک بدون تصویب دیگری یا دیگران نافذ نیست و بعد از فوت یکی از آن‌ها، حاکم شخصی را ضمیمهٔ آن که باقی مانده است می‌نماید که مجتمعاً تصرف کنند» (مادهٔ ۷۷ ق.م) اما در رد این نظر و تأکید بر باطل شدن وکالت به علت فوت یکی از دو وکیل، گفته شده است: «این نظر در جایی درست است که موکل دوباره وکیل باقیمانده را به طور صریح یا ضمنی به وکالت گمارد» (کاتوزیان، قانون مدنی در نظم حقوق کنونی، 444) اگرچه در مورد تولیت بعد از فوت یکی از متولیان، حاکم شخص دیگری را ضمیمهٔ دیگر یا دیگران می‌نماید؛ ولی این امر در مورد وکالت منتفی است، زیرا حاکم ولایتی بر موکل در قید حیات ندارد، ولی در مورد تولیت، واقف شخصیت حقوقی ندارد و ناچاراً حاکم باید جانشین واقف شود.

در خصوص عزل یکی از وکلا نیز فقها در صورت تعیین وکالت اجتماعی معتقد به بطلان وکالت هستند بدین شرح که مستفاد از فحوای ادله در خصوص فوت یکی از وکلای اجتماعی می‌توان گفت در خصوص عزل نیز همین دیدگاه حاکم است (ر.ک: سبزواری، مهذب الاحکام، 214/14 و 217) چراکه وکالت عقدی جایز بوده (سبزواری، مهذب الاحکام، 215/14؛ بهبهانی، 456/2؛ خمینی، تحریر الوسیله، 45/2) و عزل یکی از وکلای مجتمع سبب برهم خوردن عقد با سایر وکلا خواهد بود چنانکه مقتضای ذات عقد وکالت بر این امر صادق است و عزل نایب در انجام امری به معنای برهم خوردن عقد میان منوب و عه و نایب خواهد بود؛ مگر اینکه به قرائن معلوم شود که مقصود موکل، حفظ بقای وکالت دیگری است، مانند اینکه پس از عزل یکی، وکیل دیگری به جای او منصوب کند (کاتوزیان، عقود معین، 173/3). بنابراین با لحاظ نظر امام خمینی (ره) در مواردی که وکالت به طور جمعی به وکلا داده شود، چون لازم است وکلا با یکدیگر مشورت کنند و عمل مورد نظر با تصمیم و اقدام جمعی آن‌ها صورت بگیرد و این نحوهٔ اقدام، شرط صحت نیابت و عمل

حقوقی خواهد بود و گرنه، عمل مورد اقدام، فاقد صحت و در واقع خارج از حدود اختیار خواهد بود، لذا باید تمام وکلای انتخابی، زنده باشند و نیز عزل نشده باشند و در نتیجه هر یک از این شروط مفقود باشد، عمل حقوقی انجام شده صحیح نخواهد بود و روشن است که احراز قرائن در خصوص هدف موکل بر بقای عقد، می تواند قواعد اولیه را تخصیص بزند.

## 5. مسئولیت وکلای اجتماعی و مستقل:

از منظر فقه اسلامی، مسئولیت وکیل در موضوع وکالت شامل دو مبحث اصلی محدودۀ تصرف در مورد وکالت و مخالفت با امر موکل است؛ آنچه غالب فقها بر آن تأکید دارند این است که وکیل نمی تواند خارج از محدودۀ اذن موکل اقدام و تصرفی انجام دهد و آنجا که اذن موکل عمومیت دارد نیز باید براساس قرائن و شواهد و عرف و عادت یا فحوای کلام موکل اقدام نماید و مصلحت موکل را نیز در نظر داشته باشد (محقق حلی، المختصر، 15؛ بحرانی، 27/22؛ طباطبائی حائری، 17/9؛ طباطبائی یزدی، العروۀ، 194/6؛ نجفی، 398/27) چراکه وکیل در واقع امین است و تفریط و تعدی از حدود اذن موکل سبب ایجاد مسئولیت برای او خواهد شد (محقق حلی، شرایع الاسلام، 437/2؛ شهید اول، 145؛ بحرانی، 54/22؛ خمینی، تحریر الوسیله، 48/2) و اگر هم تصرفی انجام دهد باید براساس قواعد فضولی با آن برخورد کرد (طباطبائی یزدی، العروۀ، 195/6؛ نجفی، 402/27) یعنی تصرف یا معامله انجام شده، محقق نخواهد شد و متوقف بر اذن موکل است (خمینی، تحریر الوسیله، 44/2) و می توان گفت مستنبط از نظرات فقها آن است که همین قاعده در خصوص وکلای اجتماعی و استقلالی حکم فرماست؛ بدین شرح که در خصوص اقدام وکلای استقلالی، طبق قاعده عمل نموده و اقدام هر یک مستقلاً دارای اعتبار و ضمانت اجرای آن بر عهده آنهاست و وکلای اجتماعی نیز در صورت اقدام مجتمع، طبق قاعده اقدام شان دارای اعتبار بوده و خارج از آن بی اعتبار تلقی شده و ضمانت اجرای آن در صورت تقصیر، بر عهده فرد خاطی و به نسبت بر عهده سایرین خواهد بود. در قانون مدنی با دو ماده روبه رو هستیم که هر یک مسئولیت وکیل را گوشزد می کند؛ در ماده 666 قانون مدنی<sup>1</sup> ضمان وکیل را در صورت تقصیر ایشان بیان می نماید و در ماده 673<sup>2</sup> نیز در خصوص وکیلی صحبت می کند که موضوع وکالت خود را بدون داشتن هرگونه حقی جهت واگذاری آن به دیگری، این حق را واگذار نموده و مرتکب تخلف شده است که هم شخص وکیل و

<sup>1</sup> ماده 666 قانون مدنی: «هرگاه از تقصیر وکیل، خسارتی به موکل متوجه شود که عرفاً وکیل، مسبب آن محسوب می گردد مسئول خواهد بود.»

<sup>2</sup> ماده 673 قانون مدنی: «اگر وکیل که وکالت در توکیل نداشته انجام امری را که در آن وکالت دارد به شخص ثالثی واگذار کند هر یک از وکیل و شخص ثالث در مقابل موکل نسبت به خساراتی که مسبب محسوب می شود مسئول خواهد بود.»

هم شخص ثالث (دریافت کننده موضوع وکالت) را در صورت بروز خسارات به موکل، ضامن می‌شمارد. در خصوص انجام موضوع وکالت-در فرض صحت شرایط وکالت- وکلای استقلالی اختیار اقدام مستقل داشته و سبق زمانی اقدام موجب می‌شود که مسئولیت وکیل در برابر موکل شکل بگیرد و دیگر وکلای مستقل مسئولیتی نخواهند داشت. اگر سبق زمانی وجود نداشته باشد و وکلای مستقل، موضوع وکالت را با لحاظ شرایط و نتایج یکسان و همچنین در زمان یکسان انجام دهند (نه به صورت هماهنگی از پیش تعیین شده) روشن است که اقدام کنندگان همگی در قبال موکل مسئول خواهند بود و اگر وکلای استقلالی به صورت مشترک موضوع وکالت را انجام دهند، مسئولیت آنان در قبال موکل به صورت اشتراکی خواهد بود. این فرض نیز قابل طرح است که زمانی که از جانب وکلای متعدد به موکل خسارتی وارد آید، اگر مسئولیت تضامنی وکلای اجتماعی را بپذیریم، موکل می‌تواند برای تمام خسارت خود تضامناً به هریک از وکلا یا به همه آنان رجوع کند (کاتوزیان، وقایع حقوقی، 168) اگرچه برخی مسئولیت تضامنی وکلای اجتماعی را پذیرفته‌اند اما با این اشکال مواجه خواهند شد که ید اقامه شده بر موضوع وکالت، ید ضمانتی نیست تا مسئولیت تضامنی هم ایجاد کند بلکه وکیل تنها مأمور به انجام وظیفه است و ضمانتی در کار نیست و وکلای اجتماعی با انعقاد عقد وکالت و لحاظ شرایط صحیح آن، حق وکالت را داشته و موضوع وکالت نیز از این حق جدایی ناپذیر است. از سوی دیگر، براساس ماده 526 قانون مجازات اسلامی مصوب سال 1392 مقنن نیز مسئولیت مساوی مسئولان متعدد را پذیرفته است؛ مگر اینکه تأثیر عمل مسئولان متفاوت باشد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت وکلای اجتماعی در برابر موکل مسئولیت مساوی دارند؛ مگر اینکه تأثیر عمل وکلا متفاوت باشد که در این صورت وکلا به نسبت تأثیر عمل خود در برابر موکل مسئولیت دارند و نه مسئولیتی مطلق. در مورد حق رجوع موکل به وکیل توکیلی که بدون اذن موکل بوده است نیز (کاتوزیان، وقایع حقوقی، 168) توجه این است که در این حالت وکیل دوم، نسبت به موکل بیگانه و غاصب است و هیچ رابطه حقوقی صحیحی بین وی و موکل برقرار نگردیده است که بتوان طبق قاعده «الأمین لایضمن» وی را بریء از مسئولیت قرار داد (ر.ک: بجنوردی، 9/2؛ مکارم شیرازی، 251/2). افزون بر آن، موکل زمانی که شخصی را به عنوان وکیل خود برمی‌گزیند، آنچه از این انتخاب به ذهن می‌آید این است که خصوصیات و اوصاف آن وکیل مورد توجه موکل بوده است و یا انگیزه خاصی از انتخاب آن وکیل دارد؛ لذا به نظر می‌رسد که اساساً توکیل به غیر با مصلحت موکل در تضاد است و چنانچه موکل تصریحی بر توکیل به غیر از جانب وکیل نداشته باشد، این اقدام وکیل خارج از حدود وکالت خواهد بود و در نتیجه ضمانت اجرای فضولی بودن وکالت و مسئولیت وکیل و منتخب و نایب او را به دنبال خواهد داشت. لذا موکل می‌تواند به هریک از آنان یا هر دو برای جبران تمام خسارت خود رجوع کند که این حکم در ماده 673 قانون مدنی مقرر گردیده



است. یکی از حقوقدانان با استناد به ماده 323 قانون مدنی معتقد است اگر وکیل بدون حق توکیل موضوع وکالت را که مال می‌باشد، به شخص ثالث تفویض کند و شخص ثالث نیز تعدی و تفریط کرده و موکل خسارت ببیند، وکیل اول و ثالث، مسئولیت تضامنی دارند و موکل برای دریافت تمام خسارت خود می‌تواند به هریک از آنان یا هر دو مراجعه کند؛ چون وکیل حق توکیل نداشته است (باریکلو، 239). حال اگر موکل به وکیل اول رجوع کرد و خسارت خود را از او دریافت کرد، وکیل اول در صورتی که دخالتی در ورود خسارت نداشته باشد، می‌تواند به شخص ثالث مراجعه کند؛ اما اگر موکل به شخص ثالث مراجعه کند، شخص ثالث نمی‌تواند به وکیل اول مراجعه کند؛ مگر اینکه وکیل اول نیز در ورود ضرر به صورت مستقیم نقش داشته باشد (کاتوزیان، وقایع حقوقی، 168). امام خمینی (ره) نیز با بیان تمثیل قرار دادن سنگ در بین راه توسط دو نفر یا بیشتر، ضمان به تساوی را نتیجه گرفته است (خمینی، تحریر الوسیله، 89/2) و یا کشته شدن مسافران در اثر برخورد دو کشتی با هم به گونه‌ای که سبب بر هر دو ناخدا بار شود (شیخ طوسی، 168/7 تا 169) حکم به مسئولیت مشترک داده‌اند. همچنین است اقدام مشترک چند نفر در به قتل رساندن یک شخص (ر.ک: نجفی، 75/43) و از آنجایی که دریافت خسارت از یک نفر، مخالفت با اصل استقلال اشخاص است (باریکلو، 239) نمی‌توان تنها به یک نفر مراجعه نمود. لذا در فرضی که وکیل موضوع وکالت را مشترکاً با ثالث انجام می‌دهد، مسئولیت وی و ثالث در قبال موکل چه در انجام عملیات اجرایی و چه در جبران خسارات وارد شده با لحاظ نسبت خسارت وارده توسط هر وکیل به صورت اشتراکی خواهد بود.

## 6. نتیجه گیری:

اهم دستاوردها و نتایج پژوهش حاضر را به شکل زیر می‌توان فهرست کرد:

- 1- براساس تعریف لغوی و اصطلاحی، تفویض وکالت و توکیل به غیر تابع وکالت اولیه بوده که طبق مبانی فقهی منتهی به حذف وکیل اول از رابطه نمی‌شود و هدف آن سهولت برای انجام مورد وکالت است و طبق آنچه امام خمینی (ره) مقصود داشته‌اند استفاده از الفاظ مختلف، تنها جهت نزدیکتر کردن ذهن به معنای وکالت است و کاربرد و حدد و ثغور آن باید در مقام عمل و عرف جامعه با قیود مطرح شده در وکالت نامه براساس مبانی و ضوابط قانونی مشخص شود.

2- امام خمینی (ره) معتقد است در محدوده توکیل وکالت به غیر، باید دید اذن موکل ناظر به چه نوع توکیلی می‌شود؛ زیرا اذن موکل می‌تواند شامل اذن توکیل از سوی خودش یا اذن توکیل از سوی وکیل باشد و این موضوع فقط در نوع بیان اذن موکل روشن می‌شود و بر این اساس و با توجه به ماده 672 قانون مدنی وکیل در امری نمی‌تواند برای آن امر به دیگری وکالت دهد مگر اینکه صریحاً یا به دلالت قرائن وکیل در توکیل باشد. لذا توکیل به وکلای اجتماعی تابع وکالت به وکلای اجتماعی و توکیل به وکلای مستقل تابع وکالت به وکلای مستقل است. تفویض و توکیل هم به صورت فردی (منفرداً) و هم به صورت اجتماعی (مجتمعاً) امکان پذیر است و با توجه به ماهیت توکیل به غیر که همان نیابت و اعطای نمایندگی در تصرف می‌باشد آنچه به عنوان وکالت به وکلای اجتماعی صدق می‌کند در خصوص تفویض و توکیل وکالت به وکلای اجتماعی نیز مصداق دارد.

3- از نظر امام خمینی (ره) و مشهور فقها وقتی هدف موکل از انتخاب چند وکیل، اعمال نظر همه وکلا در انجام موضوع وکالت و تأمین منافع موکل به بهترین وجه ممکن باشد، روشن است که اقدام یکی از وکلا به صورت مستقل جایز نیست و اقدام یکی از ایشان منجر به ایجاد تعهدات دیگر در زمان بروز خسارات خواهد شد که این موضوع علاوه بر تأیید فقها، تأکید و تأیید حقوقدانان را نیز در پی دارد؛ مگر آنکه قرینه‌ای حاکم شود تا بتواند هدف موکل را تخصیص بزند که این قرینه می‌تواند در چند شکل صریح و ضمنی ظاهر شود.

4- اعمال قابل توکیل از نظر امام خمینی (ره) و برخی فقها باید بطور مصداقی و دقیق بیان گردد و بیان قواعد کلی جهت تطبیق بر مصداق سبب سردرگمی مکلف خواهد شد لذا عموم فقها برخلاف برخی حقوقدانان معتقدند برای انجام اعمال قابل نیابت اعم از تصرفات حقوقی و غیرحقوقی (مادی) می‌توان به دیگری اذن داد و تفویض اختیار کرد البته امام در صدد بیان قلمرو امر وکالت است و گرنه به روشنی پیداست که تعیین موضوع وکالت، واجب و مبهم گذاشتن آن صحیح نیست و این امر با عمومیت و اطلاق دادن به آن کاملاً متفاوت است.

5- امام خمینی (ره) همگام با سایر فقها معتقد است وقتی دو یا چند نفر به طور اجتماع وکیل باشند، هیچ یک از آنها نمی‌تواند، بدون دیگری یا دیگران، دخالت در آن امر بنماید و مطابق

ماده ۶۷۰ قانون مدنی در صورتی که یکی از آنها فوت کند وکالت دیگری باطل می‌شود؛ زیرا به تنهایی سمتی در اجرای وکالت ندارد. به عبارتی در مواقعی که وکلای متعدد مجتمعاً انتخاب می‌شوند و یکی از وکلای متعدد اجتماعی فوت می‌کند، وکالت دیگری یا دیگران باطل می‌شود. در این صورت وکلای دیگر نمی‌توانند نسبت به مورد وکالت اقدامی نمایند، زیرا آنها، با بطلان وکالت سمتی ندارند و علت بطلان وکالت دیگران این است که آنها وکیل متوفی، یک پیکر را در مورد وکالت تشکیل می‌دهند و چون یکی فوت کند، دیگری یا دیگران نمی‌توانند نسبت به موضوع وکالت اقدام کنند چنانکه این دیدگاه متخذ از فقه اسلامی بوده و مشهور فقها نیز به آن عمل نموده‌اند و یا بر آن تاکید داشته‌اند و قیاس فوت و عزل وکیل را با اعمال حقوقی دیگر همچون وصایت رد نموده‌اند.

6- در بیان مسئولیت وکلای استقلالی می‌توان گفت ایشان اختیار اقدام مستقل داشته و سبق زمانی اقدام موجب می‌شود که مسئولیت وکیل در برابر موکل شکل بگیرد و سایر وکلای مستقل مسئولیتی نخواهند داشت و در صورت عدم سبق زمانی و اینکه وکلای مستقل، موضوع وکالت را با لحاظ شرایط و نتایج یکسان و همچنین در زمان یکسان انجام دهند(نه به صورت هماهنگی از پیش تعیین شده)، اقدام کنندگان همگی در قبال موکل مسئول خواهند بود. از سوی دیگر، از نظر امام خمینی(ره) و عموم فقها و حقوقدانان زمانی که وکالت وکلای متعدد به صورت اجتماعی باشد، مسئولیت آنان اشتراکی است و در برابر موکل مسئولیت مساوی دارند؛ مگر اینکه تأثیر عمل وکلا متفاوت باشد که در این صورت وکلا به نسبت تأثیر عمل خود در برابر موکل مسئولیت دارند و این ضمانت، یک ضمانت اشتراکی است و ضمانت انفرادی در فقه اسلامی مورد قبول واقع نشده است و در مثال‌هایی از قبیل مشارکت افراد در اقدامات خود و یا ورود خسارت به دیگران قائل به ضمان تساوی شده‌اند.

7- با توجه به آنچه در بخش‌های مختلف این نوشتار بررسی گردید و مبانی آن از نظر گذشت دیدگاه مختار آن است که تفویض وکالت و توکیل به غیر بر خلاف نظر غالب محققین، از منظر قانون مدنی و مبانی فقهی و با تبیین انجام شده از سوی امام خمینی(ره) هیچ تمایز و تفکیکی با یکدیگر ندارند و اگر تفاوت اندکی هم باشد قابل توجه و بنیادی نیست. بنابراین صرف عقد وکالت(بما هو وکالت) نه ایجاد حق می‌کند نه ایجاد تکلیف و اقدام به اجرای وکالت است که برای وکیل حق ایجاد می‌کند. اگر تفویض را متفاوت از توکیل و به معنای انتقال حق بدانیم باید وکیل را مالک حق دانسته و این به معنای آن است که موکل دیگر مالک آن حق نیست که نتیجه این امر عدم امکان اعمال حق توسط موکل(اصیل) بوده و

چنین امری بر خلاف تصریحات قانونی و فقهی است چنانکه امام خمینی (ره) معتقد است اگر وکیل دوم از سوی اولی، وکیل شده باشد باز هم دایره حقوق موکل مضیق نشده و همچنان موکل حق عزل وکیل دوم را دارد. بنابراین دو واژه توکیل و تفویض وکالت در اصطلاح مترادف بوده و همان استنباط در تصرف می‌باشد. در عقد وکالت ممکن است، شخصی به لحاظ شرایط خاص، به چند نفر وکالت دهد که مورد وکالت را برای او انجام دهند، در این صورت انجام عمل، تابع قرارداد بین طرفین است که ممکن است به صورت اجتماع وکلای متعدد یا به صورت استقلال آنان باشد و یا اینکه از این جهت ساکت باشد، لذا هر کدام باشد اجرای آن از لحاظ قانونی فرق خواهد کرد و تفاوتی بین تفویض یا توکیلی بودن وکالت به غیر نیست.

1. ابن ادریس حلی، محمد بن منصور، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، چ 2، قم: دفتر انتشارات اسلامی، 1410ق.
2. ابن زهره، حمزه بن علی، *غنیة النزوع الی علمی الاصول و الفروع*، قم: موسسه الامام الصادق (ع)، 1417ق.
3. ابن فهد حلی، احمد بن محمد، *المهذب البارع*، چ 1، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1407ق.
4. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، قم: نشر ادب حوزه، 1363ق.
5. اصفهانی، راغب، *مفردات الفاظ القرآن*، چ 2، قم: طلیعه النور، 1427ق.
6. الماسی، نجاد علی؛ مدنی، مهسا، «تمایز توکیل به غیر و تفویض وکالت»، *حقوق تطبیقی*، 102، ج 10، ش 2، 1393، صص 45 تا 66.
7. امامی، سید حسن، *حقوق مدنی*، چ 9، بی جا: انتشارات اسلامی، 1372.
8. امیر معزی، احمد، *نیابت در روابط تجاری و مدنی*، چ 2، تهران: نشر دادگستر، 1388.
9. باریکلو، علیرضا، *حقوق مدنی 7، عقود معین 2، عقود مشارکتی، توثیقی و غیر لازم*، چ 1، تهران: انتشارات مجد، 1388.
10. بجنوردی، سید محمد حسن، *القواعد الفقهیة*، چ 1، قم: نشر الهادی، 1419ق.
11. بحرانی، یوسف، *حدائق الناضرة*، قم: مؤسسه نشر اسلامی، 1405ق.
12. بهبهانی، سید علی، *الفوائد العلیة*، چ 2، اهواز: مکتبه دارالعلم، 1405ق.
13. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، *مجموعه محشی قانون مدنی*، تهران: گنج دانش، 1391.
14. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، *دایره المعارف حقوق مدنی و تجارت*، چ 1، تهران: کتابخانه گنج دانش، 1388.
15. حسینی عاملی، سید محمد جواد، *مفتاح الکرامه فی شرح القواعد العلامه*، چ 1، قم: موسسه نشر اسلامی، 1419ق.
16. خردمندی، سعید، *وکالت در حقوق تجارت و تطبیق آن با فقه*، قم: انتشارات بوستان کتاب، 1382.
17. خمینی، سید روح الله، *تحریر الوسیله*، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمینی، 1392ق.
18. خمینی، سید روح الله، *مکاسب المحرمه*، چ 3، قم: موسسه اسماعیلیان، 1410ق.
19. خوانساری، سید احمد، *جامع المدارک*، چ 2، قم: موسسه اسماعیلیان، 1405ق.

20. سبزواری، سید عبدالاعلی، مہذب الاحکام، چ 4، قم: مکتب آیہ اللہ العظمی السبزواری، 1413ق.
21. سبزواری، محمدباقر، کفایہ الاحکام، چ 1، قم: مؤسسہ نشر اسلامی، 1423ق.
22. شہابی، محمود، ادوار فقہ، چ 2، تہران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1366.
23. شہید اول، محمد بن مکی، اللمعۃ الدمشقیۃ فی فقہ الامامیۃ، چ 1، قم: دارالفکر، 1418ق.
24. شہید ثانی، زین الدین بن علی، الروضۃ البھیۃ فی شرح اللمعۃ الدمشقیۃ، چ 2، قم: نشر داوری، 1410ق.
25. شہید ثانی، زین الدین بن علی، مسالک الافہام، چ 1، قم: مؤسسہ المعارف اسلامیۃ، 1413ق.
26. شیخ انصاری، مرتضی بن محمد امین، مکاسب، حواشی میرزا فتاح تبریزی، قم: نشر دہاقلانی، 1373ق.
27. شیخ طوسی، محمد بن حسن، المبسوط فی فقہ الامامیۃ، چ 3، تہران: المکتبۃ المرتضویۃ لاحیاء الآثار الجعفریۃ، 1387ق.
28. صفایی، حسین، حقوق مدنی، چ 3، تہران: نشر میزان، 1384.
29. طاہری، حبیب اللہ، حقوق مدنی 6 و 7، قم: دفتر انتشارات اسلامی، 1375.
30. طباطبائی حائری، سید علی بن محمد، ریاض المسائل، چ 1، قم: مؤسسہ آل البیت، 1418ق.
31. طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم، العروۃ الوثقی، چ 1، قم: مؤسسہ نشر اسلامی، 1423ق.
32. طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم، تکملۃ العروۃ الوثقی، چ 1، قم: کتابفروشی داوری، 1414ق.
33. علامہ حلّی، حسن بن یوسف، تذکرۃ الفقہاء، چ 1، قم: مؤسسہ آل البیت، 1414ق.
34. ....، تحریر الاحکام الشرعیۃ، قم: مؤسسہ امام صادق (ع)، 1420ق.
35. علامہ حلّی، حسن بن یوسف، مختلف الشیعۃ فی احکام الشرعیۃ، قم: دفتر انتشارات اسلامی، 1374.
36. غروی اصفہانی، محمد حسین، حاشیہ کتاب مکاسب، قم: دارالمصطفی الحیاء التراث، 1419ق.
37. فاضل آبی، حسن بن ابی طالب، کشف الرموز فی شرح المختصر النافع، قم: مؤسسہ نشر اسلامی، 1408ق.
38. فراہیدی، خلیل بن احمد، العین، چ 2، لبنان: مؤسسہ دارالہجرۃ، 1410ق.
39. فلاحی، آزاد؛ ابوالمحمدی، محمدرسول، «نگرشی تطبیقی بہ تفویض طلاق در فقہ اسلامی، حقوق ایران و مصر»، مبانی فقہی حقوق اسلام، سال 12، ش 24، 1398، ص 141 تا 171.

40. فیومی، احمد بن محمد، مصباح المنیر، قاهره: دارالکتب العلمیه، 1928م.
41. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن (فارسی)، تهران: دارالکتب الاسلامیه، 1352ق.
42. قرشی، سید علی اکبر، مفردات نهج البلاغه (فارسی)، چ 1، تهران: موسسه فرهنگی نشر قبله، 1377.
43. کاتوزیان، ناصر، اعمال حقوقی، قرارداد و ایقاع، تهران: انتشارات شرکت سهامی انتشار، 1371.
44. کاتوزیان، ناصر، عقود معین، چ 1، تهران: انتشارات شرکت سهامی انتشار، 1362.
45. کاتوزیان، ناصر، دوره مقدماتی حقوق مدنی «وقایع حقوقی، مسئولیت مدنی»، تهران: انتشارات شرکت سهامی انتشار، 1392.
46. کاتوزیان، ناصر، دوره مقدماتی حقوق مدنی «درس هایی از عقود معین»، چ 23، تهران: انتشارات گنج دانش، 1394.
47. کاتوزیان، ناصر، قانون مدنی در نظم حقوق کنونی، چ 36، تهران: نشر میزان، 1392.
48. کاتوزیان، ناصر، دوره حقوق مدنی عقود معین- عقود اذنی- وثیقه های دین، چ 7، تهران: انتشارات شرکت سهامی انتشار، 1392.
49. کاشانی، ابی بکر، بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، چ 1، پاکستان، المكتبة الحبیبه، 1409ق.
50. کاشانی، محمود، حقوق مدنی، قراردادهای ویژه، چ 1، تهران: انتشارات میزان، 1388.
51. لطفی، اسدالله، عقد وکالت، تهران: جنگل، 1390.
52. لطیف زاده، مهدیه؛ خدابخشی شلمزاری، عبدالله، «رویکرد فقهی حقوقی بر ماهیت و آثار وکالت تفویضی»، مطالعات فقه و حقوق اسلامی، س 11، ش 21، 1398، صص 271 تا 288.
53. محقق حلّی، جعفر بن حسن، المختصر النافع فی فقه الامامیه، قم: مطبوعات دینی، 1376ق.
54. محقق حلّی، جعفر بن حسن، شرایع الاسلام، چ 2، قم: موسسه اسماعیلیان، 1408ق.
55. محقق داماد، مصطفی، قواعد فقه، چ 12، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی، 1383.
56. مدنی، مهسا، وکالت ثانوی، تهران: انتشارات جاودانه، 1392.
57. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، چ 1، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1417ق.
58. معین، محمد، فرهنگ فارسی، چ 1، تهران: امیر کبیر، 1371.
59. مقدس اردبیلی، مولی احمد، مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، 1416ق.

60. مکارم شیرازی، ناصر، *القواعد الفقهية*، ج 4، قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، 1416 ق.
61. موسوی اصفهانی، سید ابوالحسن، *وسيلة النجاة (تعليق الامام الخميني)*، قم: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني (ره)، 1422 ق.
62. نصیرزاده شهری، رسول، «بررسی فقهی حقوقی تفویض وکالت»، *نشریه آفاق علوم انسانی*: س 4، ش 37، 1399، صص 11 تا 25.
63. نجفی، محمد حسن، *جواهر الکلام*، ج 7، بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1404 ق.
64. وحید بهبهانی، محمد باقر، *حاشیه مجمع الفائده و البرهان*، قم: مؤسسه العلامة المجدد الوحيد البهبهانی، 1417 ق.



## *Examining the views of Imam Khomeini (RA) on the delegation and handing over of social agency*

### **Abstract**

"Social Advocacy" is an institution that has a history as old as Islamic jurisprudence, which makes it necessary to examine the opinions of scholars. The two terms "power of attorney" and "power of attorney" are among the issues that have been analyzed, and in this way, "social power of attorney" will also be affected by them. Imam Khomeini (may Allah be pleased with him) by criticizing the views of some thinkers and expressing a new way of defining and distributing the elements of social advocacy aims to create a single and practical procedure in the category of social advocacy. After examining the basics of the above subject with a descriptive-analytical method and based on library studies with the aim of expressing the role of delegation in social advocacy, the present research concludes that firstly, advocacy has opened a new chapter in the definition and expression of Imam Khomeini (RA) which can be It is reflection and investigation. Second, delegation and delegation in the action stage have no difference from Imam Khomeini's (RA) point of view, and the difference between jurists and especially contemporary jurists in this category is purely verbal. Third, the independence of many lawyers is contrary to appearance and must be proven. Fourthly, delegation and power of attorney are possible individually and collectively, and the conditions of each can be explained based on the permission of the client and the limits of the attorneys' authority, which is more compatible with Islamic jurisprudence.

**Keywords:** power of attorney, delegation, social attorney, independent attorney, multiple lawyers.